

بوده‌اند مثل هیتی ها و میتانی ها و غیره داشته‌اند. شاید هیکس های مصر هم که دولت فراغنه را برانداختند با آنان بی ارتباط نبوده‌اند. (۱) از نام بعضی خدایان کاسی پیدا است که روابط خاصی میان آنها و نژاد هند و اروپائی وجود داشته است.

سوریاش خدای کاسی مسلماً با سوریای هند یکی است خدای آفتاب همان است که یونانیان هلیوس میگفته‌اند و در فارسی هورگویند ماروتاش همان ماروت هندی است.

بوریش خدای طوفان همان بوریاس یونانی است.

از این نکات آشکار است که قوم کاسی مرکب از طوایف گوناگون بوده‌است و در زمان قدیم جماعتی از اشراف هند و اروپائی بر آنان سلطنت میکرده‌اند ولی توده اصلی قفقازی بوده‌اند و زبان خود را بر زمامداران آریائی تحمیل کرده‌اند. چنانکه از زبان اصلی هند و اروپائی جز چند اسم خاص چیزی برای آنها باقی نمانده است.

از آثار نفوذ هند و اروپائی در طایفه کاسی یکی لفظ بوگاش است (بغاش) که بمعنی خداست. این کلمه در زبان اسلاو بوگو (بغو) و در زبان فروغیه (فریتری) باگابو است و در فرس قدیم بغ شده چنانکه در لفظ بغداد و بغپور (فغفور) و (آندرفروغ بغ) و غیره باقی است و در القاب پادشاهان ساسانی بمعنی خداوند و خداوندگار آمده است. یکی از اسامی سلاطین کاسی اندابوگاش Indabougash است جزء اول این اسم لفظی است

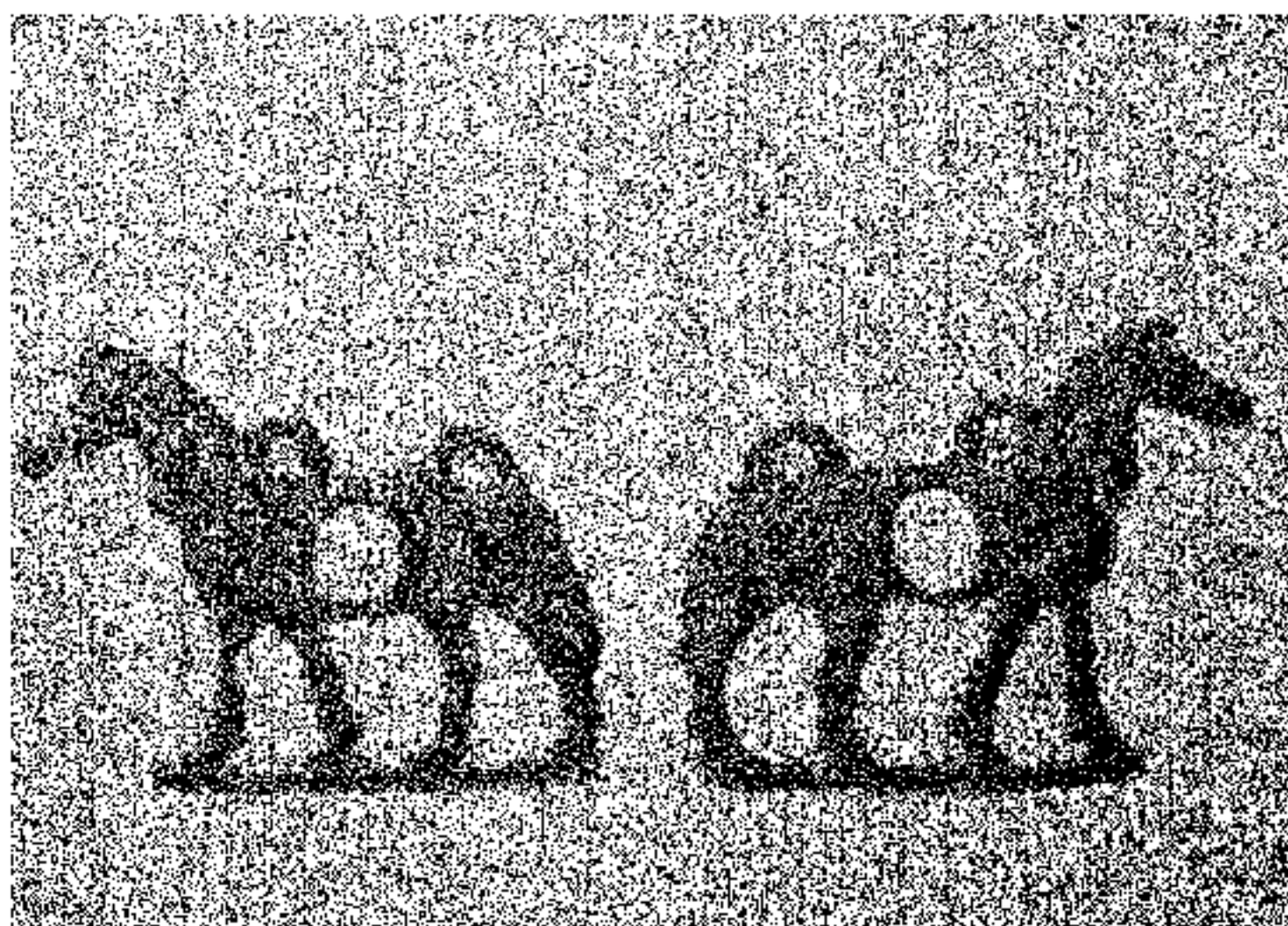
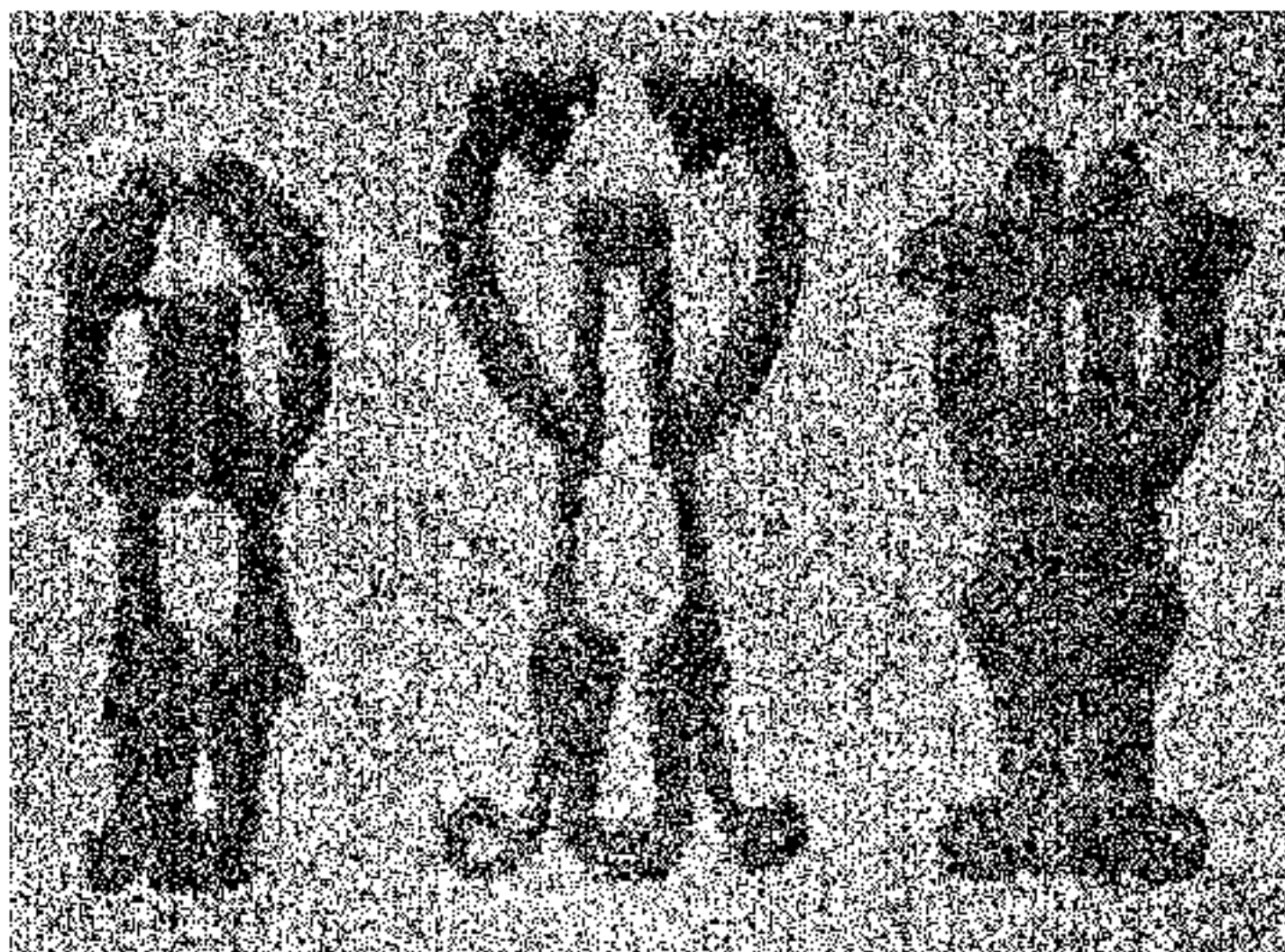
(۱) ستایش اسب و احترام فوق‌العاده آن در کتاب‌های هند موجود و قربانی اسب از اعظم قربانیا محسوب میشده است و در کتاب آریائیهای است که بهند تاخته‌اند در حدود ۱۵۰۰ ق م.

ایرانی که در کلمه انتافرنس Intaphernes ( که یونانیان نقل کرده‌اند )  
باقی است جزء دوم همان کلمه بوگاش بمعنی خداست .

همچنین در اسامی پادشاهان کاسی ریشه های ایرانی می‌یابیم مثل  
آرتاتمه Artatama 'شوترنه Shoutarna' توشرته Toushratta بنابراین  
در قوم کاسی دوزبان رواج داشته است یکی متعلق بتوده که از ریشه  
قفقازی بوده و دیگر متعلق بدستگاه پادشاه و اشراف که از ریشه هند و  
اروپائی و ایرانی بوده . در عهد قدیم شواهد بسیار داریم که يك عده قلیل و  
فعالی بر قوم بزرگی غالب آمده و طبقه ممتاز شده و لغت خود را بعنوان  
لفظ قلم و سخن درباری بر ملت تحمیل کرده‌اند چنانکه گوتی‌ها در سومروا گاد  
مدت يك قرن تسلط داشتند و هیکس‌ها در مصر چند قرن قدرت یافتند  
بلکه میتوان گفت که این مطلب بحدی تکرار شده که در تمدن عتیق آسیای  
غربی قانون طبیعی بحساب می‌آید و کمتر قومی را می‌بینیم که جز این باشد .  
خواه بطور هجوم و غلبه خواه بانفوذ تدریجی و ملایم ، اقوام خارج حکومت  
کشورها را در دست می‌گرفته‌اند . مثال آن در عهد جدید غلبه عرب بر اکثر  
ملل آسیای غربی و مرکزی و افریقا است و تسلط مغول همچنین بر اقوام  
تمدن آسیائی در عهد قدیم این طبقات ممتاز و غالب آثار نفوذ خود را در  
اصطلاحات دینی و نام پادشاهان و خدایان باقی می‌گذاشته‌اند و توده خلق  
بهمان رسوم عتیق خود وفادار می‌مانده‌اند . (۱)

در اینکه اختلاط طوایف هند و اروپائی و قفقازی در کجا صورت  
گرفته‌است علماء بحث‌ها کرده‌اند بعضی بر آنند که قبل از دخول بلرستان  
فعلی امتزاج در فلات ایران صورت گرفته و کاسیها ممزوجاً وارد لرستان

(۱) Contenaeu . Arche . Or . p . ۱۹۰



از اشیاء مفرغی لرستان



شده‌اند بعضی معتقدند که اختلاط در ارض ارستان واقع گردیده است، حدود قلمرو کاسی‌ها درست معلوم نیست یکی از اعقاب سلاطین کاسی کتیبه‌ای دارد و مدعی است که ولایت **موتی و پادان و آلمان** ( ناحیه حلوان ) جزو قلمرو آنان بوده است هزار سال بعد از این تاریخ پادشاه آشور **شلمنصر** لشکر بولایت **نمری** که در جزء لولوبی بود برد در آنجا حاکمی دید که او را یاتزو میخواندند و این لفظی است که عادتاً کاسی‌ها بحکام خود خطاب میکردند در کوهستان شرق و شمال بابل نام قوم کاسی تا عهد پیدا شدن یونانیان هم باقی بوده و مورخان یونان اسم **کیسیان** و **کوسیان** را ذکر کرده‌اند . در تواریخ فارسی قوم **کوش** مشهور است از سرگذشت قوم کاسی آنچه اهمیت دارد حمله آنان بابل است که مثل گونیها بر این کشور چیره شدند ولی فرق است میان حمله این طایفه و هجومی که از گوتیان شرح دادیم چنانکه گفتیم گوتی‌ها بقره و غلبه و اردبین النهرین شدند ولی کاسی‌ها روش دیگر گرفتند که نفوذ ملایم باشد . در آغاز کار حمله سخت بردند و بابلیان آنها را عقب راندند بعد تدریجاً وارد بابلستان شده اهالی را با خود مانوس کردند و زمام مهمام را بدست آوردند تفصیل آنکه چون نخستین سلسله پادشاهان بابل که همورابی معروف هم یکی از آنان بشمار است بدست قوم هیتی انقراض یافت ، در بلاد جنوب بین النهرین سلاطین کوچک حکمرانی کردند و با اینکه سلسله دوم بابلیان روی کار آمدند کاسی‌ها از ضعف بابل آگاهی داشتند و طمع در آن مراکز آباد بستند در ۱۸۹۶ ( ق . م ) **سمسوایلونا Samsu-Iluna** پادشاه بابلی مهاجمین کاسی را دفع کرد ولی کاسی‌ها دست از نقشه خود برنداشتند از این تاریخ تا ۱۵۰ سال نام کاسیها را در الواح و اسناد بابلی می‌بینیم که فلاح و دروگر و صاحب

مسافر خانه بوده اند (۱) پس رفته رفته داخل بابل شده و آشنائی پیدا کردند تا ۱۷۴۹ ق. م. که پادشاه کاسی موسوم به **ماندش** بکلی دولت بابل را منقرض کرد و خود بسطنت نشست و تا ۱۷۳۴ حکمرانی کرد از این سلطان کتیبه ای باقیست که خود را پادشاه اقالیم اربعه عالم خوانده است شانزده سال سلطنت کرد و خود را وارث سلاطین بابل معرفی نمود. از عهد تسلط کاسی ها بر بابل که ۵۷۷ سال دوام داشته کتیبه مفصل و منظمی در دست نداریم از این جهت تاریخ بابل و ایلام در این شش قرن بسیار تاریک مانده است. چندین نفر از پادشاهان کاسی را می شناسیم معروفترین آنها **اگوم کاک ریم** Agum Kak rime است او بلادی را که سابقاً قوم هیتی از دولت بابل منتزع کرده بود پس گرفت (۲)

محض اختصار از ذکر اسامی پادشاهان کاسی خودداری میشود. در سال ۱۱۷۱ قبل از میلاد پادشاه معروف ایلام **کوئیر ناحونته** Kutir nahhunte رو بیابیل نهاد آخرین پادشاه کاسی را مغلوب و دولتشان را منقرض کرد این کوئیر ناحونته پسر شو **تروک ناحونته** است پدر و پسر بیابلیستان ساخته و در شهر **سپار** ستون فیروزی **نارام سین** را یافته با ایلام بردند همچنین سنگ بزرگی که قوانین **همورابی** بر آن نقش شده در آنجا دیده بشوش بردند فرمان او قسمتی از متن قانون همورابی را حک کردند تا در جای آن کتیبه ای بنام او بنویسند ولی این کار انجام نیافت. این کوئیر ناحونته برادری داشت موسوم به **شیلهاک اینشوشیناک** که پس از او بتخت ایلام نشست از سال ۱۱۵۱ تا ۱۱۶۵ پادشاهی ایلام و بابل و کاسی با او

(۱) ( Die Kassiten ) A . Ungnad

(۲) تاریخ باستانی خاور نزدیک تألیف مستر هول



ستون فیروزی نارام سین





بود و بی شبهه بزرگترین تاجدار ایلام بشمار است در عهد او ایلام بذروه  
تعالی سیاسی و تجاری رسید در فهرست مبسوطی که از فتوحات او باقی است  
نام اکثر نقاط لرستان و کردستان فعلی مثل بلاد قدیمی که در محل شهرزور  
آلتون کوپر و وحلوان و غیره واقع بوده مذکور است در ۱۱۵۴ ق. م سلطنت  
آشوریان پادشاه آشور را پایان آورد از سمت مشرق دولت او بحوالی تخت  
جمشید فارس رسید الواح سفالی بنام او در هسنی کشف شده است (۱) تمام  
ناحیه شرقی دجله تا زاب سفلی در دست او بود در ۱۱۵۰ فوت شد و پس از  
او ایلام دچار انحطاط فاحش گردید.

چون تاریخ دولت های ایلام در حاشیه مطلب ما واقع میشود فقط  
تا حدی که در روشن کردن تاریخ کوهستان زاگروس به ما مدد میکند مطالبی  
از آن نقل کرده و میکنیم. برای تاریخ مبسوط ایلامیها از آغاز تا انجام کتب  
مشروح در دست است.

(۱) Herzfeld. De Mecquenem Fouilles de Suse  
Ra XIX (۱۹۲۲)

## فصل دوم

### روابط هند و اروپائیان با آشور و ایلام

---

تا اینجا سعی ما بر آن مقصور بود که احوال ساکنان کوهستان زاگروس را بطوریکه در اسناد بابل و ایلام و غیره بدان اشارت رفته است دسته بندی و آشکار کنیم معلوم شد که از هزاره سوم پیش از میلاد بلکه قبل از آن مردمی در سراسر این کوهستان میزیسته اند که زبان و دین غربی داشته اند ولی کسی از منشاء آنها آگاه نیست فقط از روی لغات موجوده ثابت شده است که سامی نژاد نبوده اند اما کی و در نتیجه چه حوادثی از نقاط دوردست آسیا باین کوهستان آمده اند؟ معلوم نیست. جمعی از فضلا آنها را آزیاتیک خوانده اند و برخی از نژاد آریائی دانسته اند و عاقبت چون هنوز سند مثبتی بدست نیامده است اسمی بر آنها اطلاق کرده و آنها را قفقازی نام نهاده اند یعنی ساکنان سلسله جبال که منتهی بقفقاز میشود این تسمیه از روی ناچاری است و از آن بهتر عنوان اقوام سلسله زاگروس است که بمعنی بومیان این جبال باشد.

از تحقیق احوال آنها معلوم شد که اکثر آن قبایل مخلوطی از یک نژاد بومی و عناصری هند و اروپائی بوده اند و این اختلاط در قبایله کاسی بیشتر آشکار است. حال در این قسمت کیفیت ظهور دسته دیگر از اقوام زاگروس را بیان میکنیم که هند و اروپائی بودن آنها مسلم است.

محققین تواریخ قدیم بتجربه دریافته اند که یکی از علل عمده مهاجرت اقوام از مکان خود بجای دیگر خواه صورت پناهندگی داشته باشد خواه عنوان هجوم و حمله است که قوم دیگری از پشت سر بآنها فشار آورده و آنان را مجبور بجلو رفتن کرده است. در باب گوتی ها و کاسی ها رأی اکثر فضلاء باستان شناس بر این است که اقوام دیگری آنانرا جلو رانده و بین النهرین رسانده اند و الا خود بخود از مکان طبیعی خویش بجائی نمیرفتند. مخصوصاً در حق کاسی ها این حدس بیشتر صادق است چه دوره آنها مقارن پیدا شدن قوم تازه ایست در فلات ایران که آنان را هند و اروپائی مینامند هند و اروپائی ها در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد با دلاوران و آسواران سلحشوری که داشته اند از میان دشتهای ترکستان و صحاری شمال قفقاز و بحر خزر برخاسته وارد فلات ایران شده اند و بدو شعبه انقسام یافتند جماعتی بطرف جنوب شرقی رهسپار شده داخل هند گشته بومیان آنجا را باطاعت آورده زبان تازه رایج کردند که آنرا **انسکریت** می نامیم شعبه دیگر که قدری کوچکتر بود راه مغرب فلات را پیش گرفته با ماکن کاسیها نزدیک گردید و با آن طایفه آمیزش یافت بعدی که پرستش خدای آفتاب - سوریا **Surya** و خدای طاعون **ماروت Marut** و خدای طوفان **بوریا Burya** را بمردم کاسی یاد داد و استفاده از اسب را که بهترین وسیله جنگ است بجای گاو و خر بانان آموخت.

مهاجمین هند و اروپائی با کشوری پهناور مواجه شدند که اقوام بسیار از اقارب دور خودشان در آنجا سکونت گزیده و قرنهای کامرانی داشته بر ممالک همجوار فرمانروائی کرده بودند مقصود اقوامی است که آنها را **قفقازی** نام دادیم و يك وقتی تمام فلات ایران را در دست داشته اند زیر

که زبان آنان بزبان تامیل Tamil هندی شباهت تام دارد و ناچار باید از راه فلات ایران با هند مربوط بوده باشند. هنگام ورود هند و اروپائیها وضع مغرب ایران و بلاد مجاور از اینقرار بود:

در سرحدات شمالی ایلام ولایتی بود بنام الی پی Ellipi که شامل کوه ها و دره های شمال شرقی بدره فعلی که آنرا (در) میگفتند بود و تا شهر فعلی نهاوند میرسید حتی از طرف شمال حدآن شاهراه بین بابل و همدان بود در شمال الی پی بقایای طوایف کوتی و کاسی مقام داشتند و طایفه لولوبی کماکان در دشت حاصلخیز شهرزور اقامت داشت. در اسناد قدیمه گاهی نام ولایتی برده شده است که آنرا نمری میخوانده اند و محل آنرا در قسمت علیای دیاله میدانسته اند ولی حقیقت امر آنست که لفظ نمری Namri اصطلاح آشوریان است و بر مستملکات جنوبی خود اطلاق میکردند چنانکه پس از تسخیر شهر زور ولایت لولوبی را زاموا یا مازاموا خوانده اند در جنوب و جنوب شرقی دریاچه ارومیه ولایت مانائی گسترده بود.

در مغرب آن دریاچه محلی بود که پارسوا یا پارسواش خوانده میشد [شعبه پارس از قوم هند و اروپائی درحین جابجا شدن در خاک ایران منزلهای چند عوض کرده اند تا عاقبت در ایالت فعلی فارس قرار گرفته اند نخست منزل آنان همین جا است در مغرب دریاچه ارومیه پس از آن بجنوب شرقی لرستان فعلی رفته دولتی تشکیل دادند که قدها آنرا پارسووش نامیده اند از این محل خود را بفارس رسانیدند].

این نقاطی که ذکر شد بعلاوه آمادا (در حوالی سقز و بانه) سدهای محکمی بودند که سلاطین آشور را از دست اندازی بداخلة فلات ایران منع میکردند و چنانکه بتفصیل خواهیم گفت در این میدانها بسی خون ریخته

شد تا طایفه ماد به تشکیل دولت قاهری توفیق یافت اما سایر نقاط آسیای غربی مقارن آمدن هند و اروپائی ها در چه حال بودند؟ شکی نیست که بومیان قفقازی در آسیای صغیر و اناطولی نیز مسکن داشتند. دلاوران هند و اروپائی به تسخیر جبال زاگروس اکتفا نکرده جلوتر رفتند و در اناطولی بومیان را تحت استیلای خویش در آوردند نتیجه تاخت و تاز آنان تمرکز یافتن قوایی در شهر **بغاز کوی** فعلی بود که پاتخت دولت قادری بنام هیتی گردید. این دولت روزگاری بر بابل هم مسلط شد و تا قرن ۱۳ قبل از میلاد سلطنت آن در دست سلاطین هند و اروپائی باقیماند در این وقت طایفه بنام اقوام آریائی دولت هیتی را بر انداخت و استقلال مضر را هم تهدید کرد

واقعه مهم دیگر که از هجوم طایفه هند و اروپائی پیدا شد تشکیل دولت میتانی بود در قسمت بالای دجله و فرات (در حدود قرن شانزدهم ق. م) اشراف هند و اروپائی مردم آنجا را تحت استیلای خود گرفته دولتی برومند تشکیل دادند. نام این پادشاهان خیلی نزدیک اسامی هندی است خدایانشان اسامی هندی و ایرانی دارند مثل آندرا - وارونه - میترا Indra.Varouna-Mithra و همچنین خدای دیگر با اسم ناساتیا دارند (Nasatya) جنگجویان میتانی را ماریا میخواندند که در سانسکریت بمعنی پهلوان است اعدادی که میتانی ها بکار می برده اند هند و اروپائی بلکه سانسکریت است. ولی توده مردم که قفقازی نژاد بودند زبان و خط خود را بر فرمانروایان هند و اروپائی خود تحمیل کردند چنانکه پس از انقراض دولشان مختصر اثری از فرهنگ هند و اروپائی باقی ماند.

هنگامیکه فراغنه مصر که توتمس نام داشته اند پی در پی بشمال سوریه تاختند تنهادولتی که با آنها مقاومت کرد میتانی بود دختر آرتامه (میتانی)

را به توتمس چهارم فرعون مصر دادند. نظام میتانی بر همسایگانش ترجیح داشت از اسب استفاده کامل میکردند پادشاه میتانی از نجبا و امراء که آنها را ماریانو Mariannou میخوانده اند گروهی مساعد و معاون داشت که کار جمع سپاه و مشق افراد با آنها بود (۱).

دوات میتانی تا قرن ۱۴ پیش از میلاد باقی بود در آن زمان همترادان آنها از آناتولی هجوم آورده آنان را مغلوب کردند و دولت آشور هم بکلی دولتشان را منقرض کرد. این دولت کوچک که در بالای فرات تشکیل یافت ظاهر بی اهمیت ولی در باطن بسیار مهم است زیرا که مقدمه ورود گروه عظیمی از هند و اروپائی بود که فلات ایران را سراسر اشغال کردند و چند قرن بعد همین مردم با اسم ماد و پارس در صفحه تاریخ جلوه گر گشتند. از نتایج حمله نژاد هند و اروپائی اختلال اوضاع دولت فرعون مصر بود زیرا که طایفه‌ای بزرگ بنام هیکسوس Hyksos بر آنجا مستولی شده مدتی دراز بر مصر فرمانروائی کردند امروز محقق شده است که در میان آنها اقوامی بوده اند که بزبان های آریائی از دسته سانتو و هند و اروپائی تکلم میکردند. استیلای هیکسوس ها در مصر تا سال ۱۵۸۰ دوام داشت. دیگر از نتایج استیلای نژاد هند و اروپائی انحلال طوایف قفقازی سابق الذکر در مغرب آسیا بود زیرا که این طوایف در میان این سیل شخصیت خود را گم کردند و جز عشایری معدود در کوهستان سخت زاگروس اثری از آنها نماند.

## روابط آشور با مردم زاگروس

برای تاریخ ناحیه زاگروس که امروز کردستان و لرستان نام دارد سالنامه‌ها و کتیبه‌های پادشاهان آشوری از منابع مهم بشمار می‌رود ما محض اختصار فقط نکات مهمه را از تاریخ آشور اقتباس کرده در اینجا مینگاریم.

نخستین پادشاهی از آشوریان که ذکر حمله بکوهستان شمالی و شرقی را کرده است تیکلات پیلسر اول (۱۱۱۵ - ۱۱۰۰ ق.م.) است این پادشاه ارمنستان را گرفته وارد جنگلهای انبوه شده و بحوالی دریاچه وان سپاه رانده است ولی نامی از اقوام زاگروس نبرده است.

پس از او اداد نیراری دوم Adad-Nirari (۹۱۱ - ۸۹۰ ق.م.) مدعی است که از حدود زاب اصغر حرکت کرده از حواشی لولویوم و زاموا گذشته از گردنه‌های نمری عبور کرده است.

اما تازمانی که دست نیرومند آشور نازیر پال (۸۸۵ - ۸۶۰) شوکت قدیم دولت آشور را باز نگردانید، هیچ پیشرفت معنایی در ناحیه زاگروس نصیب آن دولت نگشت. در زمان آن پادشاه آشوریان کوهستان اورامان را تصرف کرده بجای شهر قدیم اقلیلا Atlila که انبار غله بزرگی برای دولت آشور بوده شهری جدید بنا نهادند با اسم دور آشور و آنجا را مرکز ولایت تازه فتح شده قرار دادند. در این لشکرکشی اگرچه نخستین دشمن آشوریها شخصی بود بنام نورا داد که اسمش سامی است ولی باقی دشمنان را میتوان از مردم

بومی شمرد. فشار ایرانیان از سمت مشرق در این وقت در کوهستان زاگروس محسوس شده بود زیرا که ایرانیان هر قدر بسمت غرب پیش میآمدند قلاع و شهرها را از بومیان گرفته و خود در آنجا ساکن میشدند دولت آشور خطر این خصم جدید را درک کرد.

نخستین اثری که ظاهر شد در عهد شلمنصر سوم بود این پادشاه در ۸۵۶ با دو تن از امراء قفقازی نیکدیم و نیکدیاره در زاموا مصادف شد و در ۸۴۴ با حکمرانی ملقب به یانزو مواجه گردید و او را پس از مطیع ساختن در ولایت نمری بحکومت نصب کرد چنانکه سابقاً گفتیم یانزو کلمه کاسی است در ۸۳۵ این شخص یاغی شد طغیان او بهانه لشکر کشی آشوریان گردیده بجانب مشرق راندند نخست ولایت نمری و پارسوارا گرفتند آنگاه بولایت مادایی (ماد) نزدیک سقز کنونی تاختند در مرز ماد استحکاماتی ساخته تمثال پادشاه آشور را برای پرستش در آنجا نصب کردند در سال ۸۲۹ او الکی Ualki سردار آشور لشکر باذربایجان فعلی برد و در خاک مانائی جنوب دریاچه ارومیه و پارسوا در مغرب آن، فتوحاتی کرد در میان این دو ولایت بامیری برخورد ارتاساری Artasari که اسمش مرکب از دو جزء ایرانی است و نشان میدهد ایرانیان در آن ناحیه تسلط تام داشته اند پارسوا و نمری در سال ۸۲۸ مجدداً بدست آشوریان مفتوح گردید و در تمام این مدت که ذکر شد ولایت شهر زور (زاموا) در تصرف آشور باقی بود.

پس از آنکه انقلابات داخلی آشور بسطنت شلمنصر خاتمه داد ولایات زاگروس سر از اطاعت باز کشیدند و استقلال یافتند جز ولایت پارسوا در مغرب دریاچه ارومیه که نتوانست آزاد شود زیرا که دولت جدیدی بنام







سنگ کله شین در مرز غربی ایران

**هالدیا Haldia** (خالدی) از طرف ارمنستان ظهور کرده این ولایت را بخود ملحق کرد پادشاه خالدی سنگی تراشیده در گردنه **کله شین** (جنوب غربی دریاچه نزدیک سرحد) نصب کرد که اکنون باقی است دولت آشور ظهور این خصم جدید و طغیان نواحی زاگروس را نمیتوانست تحمل کند پادشاه جدید آشور **شمشی اداد پنجم** (۸۱۲ - ۸۲۵) لشکر بآن نواحی برد ولایات **مانائی** و **پارسوا** را بتصرف درآورد بعلاوه دو ناحیه دیگر را بنام **Messu** و **Gizil bundu** که ظاهراً در اطراف رودخانه (جغتو) (زرینه رود) واقع بوده اند اشغال کرد در اینجا آشوریان با یکنفر سردار ایرانی بنام **پیریشاته Piri-Shate** مصادف شدند اگر مندرجات کتیبه های آشوری و سالنامه های دولتی آنان صحیح باشد که این شخص را پادشاه آن ناحیه خوانده اند، میتوانیم بگوئیم که در این موقع سرداران ایرانی قدرت را از اقوام قفقازی سلب کرده بودند. مؤید این گفتار اسامی پادشاهان نواحی دیگر تا سرحد ارمنستان است که همه ایرانی بوده اند. آشوری ها چون بسمت جنوب سرازیر شدند و ولایت **مادای** را گرفتند با سرداری مصادف شدند بنام **هاناسیروکا Hanasiruka** که شباهت با سامی قفقازی دارد معلوم میشود در بعضی قسمتها حرکت نقل و انتقال ایرانیان تا این تاریخ پایان نرسیده بوده است.

مقارن اواخر سلطنت **شمشی اداد** ولایت **نمری** هم بادشمنان آشور متحد شده و تا ۶۵ سال قدرت آشور را در آنجا ملغی کرد معذک بکلی دست آشور کوتاه نشده و در این فاصله هشت مرتبه لشکر **بخاک مادای** (ماد) و دو مرتبه بولایت **مانائی** و چهار بار بخاک **نمری** فرستاد ولی کاری از پیش نبرد زیرا که **کوکب سعادت دولت هالدیا** (خالدی) در اوج ترقی بود پادشاه

آنان موسوم به منوایش Menvash پارسوا را گرفت و در خاک مانائی جنوب دریاچه ارومیه در محل تاش تپه کتیبه از خود باقی گذاشت.

پادشاه آشور شمشى اداد (۸۲۴ - ۸۱۲) نامی از ماد میبرد و اطاعت و خراجگزاری این طایفه را شرح میدهد از عبارات سالنامه او پیداست که ولایت ماد در قرن نهم ق. م خیلی آباد بوده و شهرهای پر جمعیت داشته است جانشین او ادادنیراری سوم (۸۱۲ - ۷۸۲) چند بار لشکر بزاگروس کشید و مدعیست که ولایات الی پی - هارهار - آرازیاش - مسو مادائی - گزیل بوندو - مانائی - پارسوا و اراضی دیگر را فتح کرده است ولی گویا (۱) حقیقت ندارد و جانشینهای او بسی ضعیفتر از خود او بوده اند.

چون زمام دولت آشور بدست تیکلات پیلسر سوم (۷۴۶ - ۷۲۸) درآمد دوره سوم این دولت شروع شد. در میان دشمنان این پادشاه که نامشان در سالنامههای رسمی آشور ضبط است اسامی طوایف مختلف کاسی و قفقازی و آرامی و ایرانی می بینیم ولی پیدا است که عنصر ایرانی تفوق تام حاصل کرده است و این دلیل است که ایرانیان در این هنگام دولت خود را در فلات ایران استحکام بخشیده ب فکر تجاوز بخاک همسایه غربی افتاده اند. چون یکسال از سلطنت تیکلات پیلسر گذشت ولایت شهر زور را باطاعت در آورد و در سالهای بعد که عشایر کوچکی را از کوهستان زاگروس بشامات کوچ میدادند حاکم شهر زور حضور داشت و شرکت مینمود.

لشکر کشی دوم تیکلات پیلسر بنواحی کوهستانی بود ولی درست نمیتوانیم امتداد آنرا معین کنیم زیرا اسامی شهرهائی که ذکر شده بیشتر

قفقازیند همینقدر معلوم است که سپاه آشور در حدود چهل فرسنگ بجانب مشرق اریل کنونی رسیده است. در سال ۷۳۷ سپاه دیگری از آشور بسر کوبی عشایر زاگروس رفت و رئیس آنها موسوم به اوپاش Upash از خانواده بیت کاپسی بکوه آبیروس پناه جست که گویا یکی از قلل پنجه علی در شمال غربی همدان باشد یکی از رؤسای این عشایر یوتارشی نام ایرانی- الاصل بود که بسلسله جبال روا Rua پناه برد گویند این کوهی است که اطرافش نمکزار است و بعضی آنرا همان کوه پنجه علی دانسته اند. آشوریان از این پیشرفت مغرور شده مدعی ورود بخاک مادای که همان ماد است گشتند. در همین نواحی است که مادها سلطنتی تشکیل داده بودند در کتیبه های آشوری این عهد نام ولایت پارسوا و شهر زاگروتی ماد های توانا و بزرگ و سرزمین نیشائی را می یابیم مدعی هستند که باج از ولایات ماد والی بی و رؤسای اقوام دور دست گرفته اند و تا پای کوه بیکنی Bikni (دماوند) رفته اند چون خط سیر این سپاه آشور از ناحیه جنوبی کردستان فعلی بسمت همدان بوده ذکر اسم پارسوا (که در غرب دریاچه ارومیه بوده) بنظر غریب می آید مگر اینکه بگوئیم مردم پارسوا از آن محل کوچ کرده و بطرف جنوب میرفته اند و با آشوریان مصادف شده اند زیرا که پارسواها را بعد از چندی در شمال خوزستان در ولایت پارسواش می بینیم و از آنجا هم بایالت فعلی پارس رفته اند.

اما شهر زاگروتی باعتقاد بعضی مورخان همان ساگارتی Sagartioi است که هردوت ذکر نموده و آنرا یکی از طوایف پارسی شمرده است نیشائی باطراف کرمانشاه و ماهیدشت اطلاق میشده است که در آنجا اسبان خوب تربیت میکردند و مراتع معروف داشته است. ممکن

است ادعای تیکلات پیلسر را جمع بفتح این ممالک پهناور مقرون بصحت نباشد  
و ممکن است مقصود او از تسلط، همان اخذ خراج باشد که ساکنان ولایات  
دور دست میفرستاده اند بنا بر این لازم نیست که سپاه آشور بهمه این نقاط  
رفته باشد هر تسفالد میان مادهای توانا که در کتیبه تیکلات پیلسر ذکر  
شده با مادهای اطراف کوه بیکنی تفاوتی قائل است (۱)

چون نوبت سلطنت سارگن دوم رسید (۷۲۲-۷۰۵) در صدد  
برآمد که نخست انتظامی در کار ولایات زاگروس بدهد و نفوذ دولت هالدیا  
را در شمال و شرق بکاهد اولین مصادمه با دولت مانائی پیش آمد تفصیل آنکه  
یکی از سرداران ایرانی موسوم به میتاتی Mitatti از مردم زیکیرتو Zikirtu  
بومیان را وادار کرده بود که بر حکمران خود که ایرانزو نام داشت بشورند  
ایرانزو از سارگن استمداد کرد او در سال ۷۱۹ یاغیان را طرد نمود (۲)  
سه سال بعد پادشاه جدیدی در مانائی بر تخت نشست بنام آزا و بدست دو  
تن از سران ایرانی موسوم به میتاتی Mitatti و بغدادانی Bagdatti کشته  
شد سارگن برادر آزا را بتخت نشاند نام او اولوسونو Ullusunu بود.  
در این وقت آشور فشار دولت هالدیا را بسختی احساس کرد برای مقابله  
با این دولت آشوریان ایالت پارسواشرا توسعه داده شش ناحیه را با آنجا منضم  
کردند از جمله اصلاحات آنها این بوده که شهر هارهار (در جنوب دریاچه  
زره بار) را بنام کارشارو کین karsharrukin نامیدند و آنجا را  
کرسی ولایتی بزرگ کردند چون سپاه آشور از شهر زور باین نقطه رسید  
ولایت الی پی (بین کرمانشاه و همدان) هم اطاعت آشور را پذیرفت و ۱۲

(۱) تحقیقات باستان شناسی راجع بایران ۱۹۲۹ برلن .

(۲) A. C. Lie کتیبه های سارگن دوم جلد اول پاریس ۱۹۲۹

تن از کدخدایان ماد قبول تابعیت سردار آشوری کردند.

چنانکه گفتیم پادشاه مانائی دست نشانده دولت آشور بود در آنوقت یکی از بزرگان مانائی پسری داشت که نزد دولت هالدیا گروکان بود نام آن بزرگ دیا اکو Daiauku<sup>(۱)</sup> بود در این هنگام سپاه هالدی وارد خاک مانائی شد و دیا اکو را وسیله پیشرفت قرارداد و ۲۲ قلعه را بتصرف آورد سارگن بسرعت پیش آمد دیا اکو را با خانواده اش اسیر کرد بجمعی شام تبعید نمود و در ولایت مانائی آرامش برقرار شد. در همین سال اهالی سمت جنوب شهر زور شورش کردند ولی مجدداً مجبور باطاعت آشور شدند. آشوریان برای جلوگیری از این قبیل سرکشیها دونا حیه دیگر را جزو قلمرو شهر کارشارو کین قرارداد و آن شهر را چنان مجهز کردند که بتواند هر شورشی را خاموش کند.

این مطلب در سالنامه های دولت آشور مندرج است و بر حسب اتفاق نامه ای بدست آمده است که این مسئله را بطور وضوح تأیید میکند زیرا که آن نامه حاکی از چگونگی تحکیم این شهر و مقدمات حمله بماد است بنابراین میتوان گفت که سالنامه های رسمی از روی این نامه تدوین شده اند<sup>(۲)</sup> در این نامه مذکور است که مادیها فعلاً آرام هستند و ۲۲ شهر آنها ارمغان و پیشکش های خود را در شهر کارشارو کین تقدیم کرده اند سارگن در کتیبه قصر خود شرح تحف و هدایا را نقش کرده و تصرف شهر

---

(۱) کلمه دیا اکورا یونانیان دیو کس ضبط کرده اند. بعضی این شخص را بامؤسس خاندان سلطنت ماد یکی دانسته اند و بعضی دو شخص باین نام قائلند.

(۲) Harper ABL No 126 Waterman RCAEI, 86

گیشه سیم Kishesim را در ولایت پارسواش خبر داده است و گوید این شهر دارای سه حصار و برجهای عالی بود.

این کتیبه قصر سارگن تصویر ایرانیان و بومیان ساکن زاگروس را نشان میدهد. کیسوان کوتاه مجعد دارند که با نواری سرخ آنرا بسته اند و بعضی هم کلاه کوتاهی بادستار باریکی بر سر نهاده اند ریش کوتاه آنان هم مجعد است قبائلی آستین کوتاه که بزانو میرسد دارند و بر روی آن نیم تنه ای عجیب از پوست پوشیده اند که هنگام صلح بر روی دوش ها آویخته و جاو آن باز است و در روز جنگ بجای زره و لباس چرمی آشوریان بکار میرفته این رؤسای زاگروس هم مثل بعضی از آشوریان پا برهنه هستند ولی برخی از آنها موزه بلندی با تسمه های چرمی در پا دارند که اکثر نوك آنها برگشته است زیرا که در نواحی کوهستانی این طرز مناسب تر است هیتی ها هم کفش نوك برگشته داشته اند مردم زاگروس در این کتیبه از جنس سلاح نه شمشیر دارند و نه کمان. سلاح عادی آنان نیزه بلندی و سپر مستطیلی است.

در این کتیبه شرح لشگرکشی سارگن بگردستان ذکر شده است ۷۱۴ (۱) که برای موضوع بحث ما بسیار سودمند است: سارگن از کوه کولار Kullar در نواحی زاب سفلی (شمال شهر زور) گذشته سرعت قدم در خاک مانائی نهاد او لوسونو سابق الذکر که دست نشانده سارگن بود او را پذیره شد و متفقاً بولایت پارسواش (مغرب دریاچه ارومیه) قدم نهادند حکام نمری و ماد و بسی نقاط دیگر پیشکشی های لایق گذرانیدند منجمله اسبان توانائی که بر دویا بلند میشدند و استران چالاک و اشتران





قلعه گیری آشور بان